

ملاحظاتى درباره ی کتاب تاریخ صدر اسلام (عصر نبوت)

حسن حضرتى 1

يکى از کتاب‌هاى که در سال‌هاى اخير درباره‌ی تاریخ اسلام به زيور طبع آراسته شده، اثر ارزشمند دکتر غلامحسين زرگرى نژاد است که به همت انتشارات سمت در سال 1378 در 687 صفحه منتشر شده است. تاکنون نقدهاى متعددى درباره آن به چاپ رسیده که بیشتر ناظر به نقد شکلى و جزئى‌نگرانه بوده است. سعى نگارنده در اين يادداشت بر اين است تا روش و ویژگی‌هاى تاریخ‌نگارى مؤلف در اين اثر را از نزدیک مورد توجه قرار دهد. با توجه به اینکه در اين نوشته، هدف، تبیین ویژگیها و مؤلفه‌هاى تاریخ‌نگارى يك مورخ است؛ بنابراین در ابتدا تعريفى از مفهوم تاریخ‌نگارى ارائه شده، سپس پرسش‌هاى که برای فهم ویژگیها و مؤلفه‌هاى تاریخ‌نگارى يك مورخ لازم است فهرست گردیده و در ادامه محتوای کتاب مزبور با توجه به بعضى معيارهاى پيش گفته مورد سنجش قرار گرفته است.

واژه‌هاى کلیدی: تاریخ اسلام، پیامبرصلى الله عليه وآله، تاریخ‌نگارى، تاریخ نقلی، تاریخ تحلیلى.

تاریخ‌نگارى به عنوان يك معرفت درجه‌ی اول در ذیل علم تاریخ، ناظر به تعريف و تبیین يك موضوع دو وجهی است که يك وجه آن «مورخ» و وجه ديگر آن «اثر تاریخی مکتوب» به عنوان محصول فکر تاریخی مورخ است. بر اين اساس، می‌توان تاریخ‌نگارى را تلاشى برای فهم اندیشه‌هاى تاریخی مورخ که در اثر تاریخی او به شکل مذکور و غير مذکور تبلور یافته، دانست. مراد از «شکل مذکور» فهم چيستى رویکرد مورخ به ثبت تاریخ از حیث شکلى و قالبى است. اين بخش در اثر مورخ به شکل ملموس و محسوس وجود دارد و به راحتی می‌توان به آن دست یافت. اما چون رویکرد اندیشه‌ای و تفسیری مورخ غالباً به صورت غير محسوس در لایه‌هاى زیرین اثر مستور است، بنابراین با عبارت «غير مذکور» از آن یاد شده است.

اما برای فهم تاریخ‌نگارى يك مورخ یا جریان تاریخ‌نگارى، باید پاسخ‌هاى قابل قبولی برای پرسش‌هاى زیر پیدا کرد:

1. تعريف مورخ از تاریخ چيست؟
2. رابطه ی تاریخ و فرا تاریخ نزد مورخ چيست؟
3. واحد تاریخ نزد مورخ کدام است؟ فرهنگ، سياست، و...؟
4. آیا مورخ، امور منفرد، جزئى و پراکنده را به عنوان حیطه‌ی قلمرو تاریخ‌نگارى خود انتخاب کرده است یا امور عام را؟
5. آیا مورخ میان پدیده‌ها و حوادث تاریخی يك رابطه‌ی علمى و قانونمند می‌بیند یا آنها را فاقد نظم و کاملاً تصادفى ارزیابى می‌کند؟
6. رابطه‌ی شخصیت و تاریخ در نزد مورخ چيست؟
7. آیا مورخ در مرکز تاریخ، انسان را می‌بیند یا خدا را؟
8. مبنای تحول در نزد او چيست؟ آیا او قائل به اندیشه‌ی مشیت الهی در تاریخ است یا خير؟

9. پایگاه اجتماعى و گرایش‌هاى مذهبى و سياسى مورخ چقدر در اين امر تأثیر دارد؟

10. از نظر مورخ چه رابطه‌ای بين علم تاریخ با علوم هم‌پيوند ديگر وجود دارد؟

در اين نوشتار سعى شده است در حد امکان پاسخی برای اين پرسشها با استناد به متن کتاب «تاریخ صدر اسلام» ارائه شود. البته ناگفته نماند که فهم جامع ویژگیهاى تاریخ‌نگارى مؤلف محترم با مطالعه‌ی تمام آثار تاریخی چاپ شده‌ی ایشان حاصل می‌شود و بدون تردید

این نوشته که تنها به یکی از آثار ایشان توجه نموده است، نمی‌تواند خصایص علمی وی را در عرصه‌ی تاریخ‌نگاری بطور کامل تبیین نماید.

نویسنده‌ی محترم در پیش‌گفتاری که نوشته‌اند، این اثر را «نتیجه‌ی بیش از دو دهه مطالعه‌ی جدی و گسترده در تاریخ صدر اسلام» دانسته و تألیف آن را «با اندیشه‌ی ارائه‌ی یک بررسی تفصیلی از سیره‌ی نبوی و حوادث عصر نبوت» در سال 1368 پایه‌ریزی کرده‌اند که در نهایت، آن طرح تفصیلی «فعلاً به یک بررسی فشرده محدود گشته و تبدیل به کتاب حاضر گردیده است».²

از قرار معلوم، مؤلف «فصلی در نقد و بررسی منابع تحقیق و شیوه‌ی بررسی‌های علمی»³ تهیه کرده بودند که در آن «با توضیح روش پژوهش در این کتاب، روش و بینش ابن اسحاق در سیره‌نویسی»⁴ نقد شده بود. این فصل به دلیل نامشخصی حذف شده است. به گفته‌ی مؤلف «آن منبع [سیره‌ی ابن اسحاق] و منابع دست اول دیگر، بیشتر شرح غزوات و سرایاست و از آن منابع نمی‌توان به شناخت ساخت و یافت زندگی فردی و اجتماعی مسلمانان در عصر مکی و خاصه در عصر مدنی که عصر تأسیس حکومت و دولت مدینه است، نایل شد».⁵ می‌توان گفت که حذف مبحث مهمی مانند «نقد تاریخ‌نگاری ابن اسحاق» به هر دلیلی که باشد، نارواست. چرا که به نظر می‌رسد یکی از دغدغه‌های اصلی مؤلف در این کتاب، تغلب بر سبک و روش ابن اسحاق در سیره‌نویسی است و در یک تلاش موفق سعی نموده است با ابطال روش ابن اسحاق، طرحی نو در اندازد و به گونه‌ای دیگر و از منظری متفاوت، منظره‌ی تاریخ اسلام را ببیند. بدون تردید اگر خواننده‌ی کتاب، در ورود به بحث تاریخ اسلام، آن فصل مربوط به روش مؤلف را مطالعه می‌نمود، آمادگی بیشتری برای همراهی و همدلی با نویسنده پیدا می‌کرد.

باری این کتاب، با نثری سیال و دلنشین و با اتخاذ شیوه‌ی «بررسی کلیات»⁶ به سراغ موضوع رفته و در قالب یک روش و شیوه‌ی منسجم و منظم به تبیین و تحلیل حوادث و سوانح پرداخته است. نگارنده نیز در حد توان و فهم خود و با کمال تواضع سعی می‌کند، روش و ویژگی‌های حاکم بر تاریخ‌نگاری ایشان را تبیین نماید:

1. محقق تاریخ در هر پژوهشی همواره با دو عزیمت رو به رو است؛ از عزیمت نخست با عنوان فاکتولوژی (factology) یاد می‌شود که رسیدن به کنه امر واقع است و در پژوهش‌های تاریخی با تبدیل داده (data) به امر واقع (fact) صورت می‌گیرد. توضیح این‌که تمام گزارش‌های تاریخی که از طریق منابع در اختیار ما قرار می‌گیرند، در ابتدای امر چیزی بیش از یک یا تعدادی data نیستند. داده خبری است که صحت و سقم آن برای پژوهشگر تاریخ روشن نیست، اما آن خبر در منابع تاریخی ثبت شده است و به عنوان یک داده در اختیار ما قرار دارد. پس اولین قدم در هر پژوهش تاریخی تبدیل dataها به fact است. در عزیمت دوم که محقق تاریخ بعد از factology با آن روبه‌رو است، تجزیه و تحلیل (analysis) آن فاکت‌ها است که بایستی بر اساس یک چهارچوب نظری مشخص و با بهره‌گیری از یک نظریه، به آن رسید.

آنچه از مطالعه‌ی کتاب مورد نظر برمی‌آید، این است که نویسنده به هر دو عزیمت توجه جدی داشته؛ اما بدون تردید باید گفت که در فاکتولوژی، بیش از آنالیز موفق بوده است. این بدان معنا نیست که نویسنده در تحلیل ضعیف بوده، بلکه بدین معناست که در فاکتولوژی، خود را بسیار توانمند و مسلط نشان داده است؛ و به همین دلیل است که در این اثر، برخی از حوادث و وقایع تاریخ اسلام که جزء بدیهیات به شمار می‌رود، زیر سؤال رفته و باورهای غالب درباره‌ی آنها ابطال شده است.

تحلیل با تکیه بر عقل تاریخی، به تکرار، درباره‌ی حوادث مختلف، در این کتاب رخ نموده است. بالطبع، اثری که با نقد روش سیره‌نویسی ابن اسحاق شروع شده باشد و به دنبال «گشودن راهی به سوی یک بررسی متفاوت از تاریخ عصر نبوت (با تحلیل وقایع به جای گزارش آنها)»⁷ باشد، ناگزیر از توجه به تحلیل برای «عدول از چهارچوب قالب سیره‌نویسان اولیه» است. اما توجه مؤلف به تحلیل، از جنس توجه اسلاف او در سنت تاریخ‌نویسی اسلامی است. همان‌گونه که یعقوبی و مسعودی به تحلیل در تاریخ توجه نموده‌اند؛ یعنی تحلیلی که دارای خصلت «جزیره‌ای» و «گسست‌وار» بوده و ناظر به «اجزاء» تاریخ است، نه

خود تاریخ. به عبارت دیگر، مؤلف در ارائه‌ی تحلیلی از تحولات موفق بوده، اما يك نگرش تحلیلی کلی‌نگرانه بر تمام کتاب حاکم نیست. به همین دلیل، می‌توان این کتاب را يك اثر مبتنی بر تاریخ نقلی منقح دانست تا يك اثر تحلیلی به معنای علمی آن.

با این حال یکی از تأکیدات مؤلف، برای رسیدن به يك فهم عمیق و دقیق از تحولات تاریخ اسلام استفاده از عقل تاریخی و عدم توقف در تاریخ نقلی است:

متأسفانه منابع سیره و تاریخ در تبیین این امر [علل تبدیل روش مدارای اولیه‌ی قریش با دعوت پیامبر به روش تند و سببانه] صراحت ندارد و حد نهایی اطلاعاتی که به دست می‌دهد این است که چون قریش با دعوت علنی پیامبر مواجه شدند به اتخاذ مواضع تند و خشن پرداختند. این منابع به پاسخ این پرسش نمی‌پردازد که قریش با چه درك متفاوتی از آیین پیامبر، خصوصاً «توحید» به یکباره درك ساده‌انگارانه‌ی پیشین مبنی بر بی‌ضرر بودن تعالیم محمدصلی الله علیه و آله را وا نهادند و به روش مقابله‌ی جدی بعدی روی آوردند؟ بی‌گمان، اگر معرفت تاریخی را در هر زمینه‌ای، به اسناد صریح متکی سازیم و یگانه راه دستیابی به حقایق گذشته را همان اسناد قلمداد کنیم، باید در همین نقطه پرسش متوقف شویم و از هر کاوش و تفحص فزون‌تری در گذریم، اما در صورتی که علاوه بر اسناد، يك راه دیگری برای حصول به معارف تاریخی را تحلیل و تدقیق داده‌های غیرمستقیم بدانیم و در جهت افزایش معرفت نسبت به مسائل مبهم، تعقل تاریخی را در مسیر دانش‌افزایی به کار گیریم، آنگاه نه تنها در مبدأ بسیاری از پرسش‌های به ظاهر بی‌پاسخ، به دلیل فقدان اسناد صریح متوقف نخواهیم شد، بلکه خواهیم توانست در پرتو تحلیل محتوای بسیاری از اخبار و اسنادی که رابطه‌ی مستقیم با موضوع ندارد و نیز در پرتو اسناد غیر مستقیم و اطلاعات مندمج در آنها، راههای جدیدی برای وصول به پاسخ‌های مطرح پیدا کنیم.⁸

فقره‌ی بالا طولانی بود، اما نقل آن برای فهم اندیشه‌ی مؤلف درباره‌ی جایگاه عقل تاریخی و چگونگی به کارگیری آن ضروری می‌نمود.

2. ویژگی دوم این کتاب، پای‌بندی نویسنده به لوازم و ملزومات «تحلیل تاریخی» است. به این معنی که همواره کوشیده است مرز بین علم تاریخ و علم کلام را در حوزه‌ی روش حفظ کند. به نظر می‌رسد يك تعریف مشخص و روشنی از رابطه‌ی تاریخ با فرا تاریخ در نزد مؤلف وجود دارد؛ چرا که به این مسأله، هم در متن کتاب اعتراف نموده و هم در تحلیل‌های ارائه شده پای‌بند مانده است. او معتقد است، تاریخ اسلام در ابتدا «تاریخ» است و بعد «اسلام». بنابراین وارد شدن در این حوزه یعنی قدم گذاشتن در قلمرو يك علم با شانی مستقل. برخی از نویسندگان، تاریخ اسلام را اول «اسلام» و بعد «تاریخ» می‌گیرند و با این پیش فرض غلط جرأت قلم‌زنی در عرصه‌ی تاریخ، بی‌هیچ تخصصی، پیدا می‌کنند چرا که آن را نه يك علم با روش مشخص بلکه برابر و همسنگ با قصه و داستان می‌گیرند و با آسان گرفتن مسأله کار خود را تسهیل می‌کنند.

در حالی که از نظر نویسنده‌ی کتاب، تاریخ به عنوان يك علم دارای شأن مستقل و روش مشخصی است. بر این اساس، مؤلف سعی نموده است تمام رخدادها و تاریخ اسلام را تنها با کمک «روش تاریخی» تعلیل و تحلیل نماید:

تحلیل شخصیت محمدصلی الله علیه و آله و دست یافتن به زوایای روحی وی که در متن پلیدیها و جهالتها و ردایل جامعه‌ی جاهلی حجاز، به صورت نفسی مطمئنه و شایسته‌ی دیدار خدا و بعثت الهی در آمد، کاری دشوار و حتی با اطلاعات اندک عملاً محال است. تحلیل بی‌دغدغه این است که مانند بسیاری از ارادتمندان او، تمام ضرورت نفسانی و الهی محمد و راز و رمز تعالی و عصمت او را با دخالت مستقیم خداوند تفسیر کنیم. این تفسیر، تفسیری است گویا، اما آیا روا هم است؟ اگر آن را روا بدانیم شاید بوی نوعی جبر بدهد و دیگر برای اراده‌ای که در متن ردالتها، خود را تا «قاب قوسین او ادنی» بالا می‌کشد و مبعوث خدای جهان می‌گردد جایی باقی نماند. در حالی که اعجاز شخصیت یتیم عبدالله در این است که در متن جامعه‌ای که از آسمان و زمین‌اش فتنه و فرومایگی می‌بارید و همه‌ی فطرت‌های سالم را به کژی، عدم تعادل و نابهنجاری می‌کشاند، او معجزه‌آسا توانست خود را از قعر همه‌ی روابط انحراف‌زا و ویرانگر شخصیت بیرون کشیده به عالی‌ترین درجات انسانی و الهی صعود کند.⁹

شاید به واسطه‌ی اتخاذ همین رویکرد تاریخی است که حوادث فرا تاریخی‌ای مانند معراج پیامبر در این کتاب مسکوت مانده، روشی که مسعودی هم در پیش گرفته است. او نیز توضیح واقعه‌ای مانند معراج را فراتر از توانایی‌های مورخین دانسته و با اذعان به این ناتوانی از کنار آن گذشته است.

بر این اساس، مؤلف سعی نموده است حتی برای روحيات و خصایص اخلاقی محمدصلی الله علیه وآله هم علل و عوامل طبیعی پیدا کند و پیامبر را همانند يك انسان که موضوع تاریخ است، ببیند و هیچ تفاوتی بین او و دیگر انسان‌ها جز نزول وحی برای او قائل نشود. بر این مبنا می‌نویسد:

محمد در خانه‌ی ابوطالب کرامت و فضیلتی را که بسیاری از اعراب گم کرده بودند، باز شناخت، اما چه کسی می‌تواند انکار کند که اگر وی در نوجوانی به جای شبانی با قافله‌های تجاری مکه نیز همراه می‌شد و یا به جمع سوداگران حجاز می‌پیوست، باز هم می‌توانست نهال فضایل باطنی را آنگونه که در تنهایی شبانی پرورش داد، اعتلا بخشد. آدمی تا حدی تحت تأثیر محیط و شرایط پرورشی و تربیتی خودش است. در کودکی، پدر و مادر، سنتها، ارزشها و داورها، خوب و بدها و همه‌ی شایسته‌ها و ناشایسته‌ها را بر آئینه وجود کودک نقش می‌کنند. در نوجوانی نیز تعاملات گوناگون اجتماعی، یافته‌های دوره‌ی کودکی را تعمیق می‌بخشد، تصحیح می‌کند و با آموخته‌های تازه‌ای در می‌آمیزد. علی‌القاعده، اگر محمدصلی الله علیه وآله با فرهنگ اشرافیت مکه، در جامعه‌ی سوداگران و یا شیوخ قبایل یا شاعران، دلالت و نظایر آنان مربوط می‌شد از آنها اثر می‌پذیرفت، اما او به شبانی پرداخت... 10.

با همه‌ی این اوصاف و علیرغم همه‌ی تلاشی که مؤلف در حفظ رویکرد علمی به سوژه از خود نشان می‌دهد، در مواقع و مواردی به شدت تحت تأثیر موضوع قرار گرفته و مریدوارانه درباره آن به قلم فرسایی می‌پردازد، البته این، مسأله‌ای نیست که حتی خود مؤلف بتواند آن را انکار کند:

در سراسر این نوشته سعی شده است تا به رغم عشق و احترام نویسنده به مقام والای نبوی، روش بررسی علمی تحت‌الشعاع آن ارادات قرار نگیرد، ولی اذعان می‌کنم که در لابه‌لای برخی از صفحات به جای يك مورخ بی‌طرف، يك ارادتمند مؤمن نیز بوده‌ام، اما سعی وافری داشته‌ام تا این جایگاه اعتقادی موجب مصادره به مطلوب نگردد. 11.

بی‌گمان، اگر این کتاب نه در دهه شصت، بلکه مثلاً در دهه‌ی اخیر نوشته می‌شد، رویکرد مریدوارانه‌ی مؤلف نسبت به موضوع، در مواردی که کاملاً عریان و رها شده می‌نماید، رنگ و لعاب علمی به خود می‌گرفت و از شدت صراحت آن کاسته می‌شد. البته، جای ایراد نیست، چرا که به گفته‌ی خود مؤلف، این کتاب محصول تأملات فکری زرگری نژاد جوان و عقیده‌گراست. فراموش نکنیم، او این کتاب را به یکی از شهدا «که در آغاز شباب از جبهه‌های موسیان به معراج عشق و شهادت رفت و جسم خویش را در گلستان شهدای بجنورد به جای گذاشت» 12 تقدیم نموده است.

3. یکی دیگر از ویژگیهای برجسته‌ی کتاب مورد نظر، رعایت اصل «عدم احراز واقعیت به اتکای مرجعیت» است، خطایی که بسیاری از تاریخ‌نگاران دچار آن می‌شوند. غالب پژوهشگران را تصور بر این است که به وسیله‌ی استناد دادن به منابع و مآخذ پیشین، از هر گزارشی می‌توانند دفاع کنند. به عبارت دیگر، استدلال آنها برای اثبات صحت و سقم گزارشها، ارجاع آن گزارش به منابع مورخان متقدم مانند طبری، یعقوبی، مسعودی و... است. این روش، مسبوق به يك تصور است و آن اینکه هر گزارش مستندی برابری با حقیقت تاریخی است. در حالی که در اثر مورد بحث روش بکار رفته بر عکس این است. به نظر می‌رسد، تصور ایشان بر این است که هر استنادی، نه تنها ما را به حقیقت نزدیک نمی‌کند، بلکه به اندازه‌ی يك واسطه از آن دور می‌نماید.

با این پیش‌فرض، مؤلف سعی نموده است به تمام گزارشهای موجود در منابع، به دیده‌ی انتقادی بنگرد و در قدم اول تمام آنها را نادرست انگارد، مگر آنکه خلاف آن ثابت شود. اتخاذ همین رویکرد انتقادی، باعث شده است که نویسنده محترم، بسیاری از بدیهیات و مسلمات تاریخ اسلام را مورد تردید قرار داده و نظریات و باورهای رایج درباره‌ی آنها را نقد و ابطال نماید

که در زیر به چند نمونه اشاره می‌شود:

الف) ص 188؛ با طرح یازده دلیل عقلی و نقلی، داستان سفر اول پیامبر به شام و قصه ملاقات با بحیری مردود دانسته شده است.

ب) ص 224 و 225؛ نقد روایات مجعول درباره‌ی دلداری دادن ورقه بن نوفل به پیامبر، بعد از نازل شدن جبرئیل و اعلان رسالت پیامبر.

پ) ص 262 و 263؛ در پرتو تحلیل عقلانی و به یاری مطالعه‌ی تطبیقی، با ارائه‌ی سیزده دلیل عقلی و نقلی، گزارش ابن اسحاق و دیگر سیره نویسان درباره‌ی مأموریت نضربن حارث و عقبه بن ابی معیط برای اعزام به مدینه و گفت‌وگو با علمای یهود، رد شده است.

ت) ص 273؛ مؤلف با ارائه‌ی هفت دلیل عقلی و نقلی درباره‌ی هجرت اول مسلمانان به حبشه، به نتایج متفاوت زیر رسیده است:

1. مطالعه‌ی دقیق حبشه به منظور انتخاب آنجا به عنوان پایگاهی جهت تمرکز و استقرار جمعی از مسلمین انجام گرفته است.
2. به منظور بررسی تمام جنبه‌های سیاسی، نظامی و فرهنگی، مسیر مکه - حبشه، صورت پذیرفت تا با مجموعه‌ی این بررسیها، امکان عمل به تکالیف اسلامی و استمرار تبلیغ، در شرایط بن‌بست کامل دعوت در مکه، فراهم گردد. به همین سبب بود که مهاجرین تنها دو ماه در حبشه ماندند و بازگشتند.

همین روش در بررسی مهاجرت دوم نیز صورت گرفته است. 13.

ث) ص 280-282؛ نفی فرضیه‌ی اخراج بنی‌هاشم از مکه در قضیه‌ی شعب ابی‌طالب و اثبات فرضیه‌ی اقدام پیامبر بر حضور یکپارچه‌ی بنی‌هاشم در شعب با وقوف کامل بر نتایج و کارکردهای مثبت آن.

ج) ص 284-286؛ با طرح هفت دلیل عقلی و نقلی داستان مشهور جویده شدن پیمان‌نامه‌ی محاصره‌ی اقتصادی بنی‌هاشم در شعب ابی‌طالب به وسیله‌ی موریانه، رد شده است.

ح) ص 295-296 مؤلف با طرح هشت پرسش، صحت گزارش ابن اسحاق در باره‌ی علل و چگونگی سفر پیامبر به طائف را مورد تردید قرار داده است.

4. بسیاری از تاریخ‌نگاران، در گزارش‌ها و احیاناً تحلیل‌های تاریخی، دچار خطایی می‌شوند که اصطلاحاً از آن به «مغالطه‌ی کنه و وجه» یاد می‌شود. به این معنا که تمام علل و عوامل تأثیرگذار در يك رخداد تاریخی را مورد توجه قرار نداده و با رویکرد «تک سببی» به موضوع، يك عامل را برجسته نموده و به وجود و حضور دیگر عوامل احتمالی، بی‌اعتنایی نشان می‌دهند.

یکی از محاسن کار مؤلف در این کتاب، عدم مغالطه کنه و وجه است. این مسأله به خوبی در مثال‌هایی که برای بند 3، آورده شده است، دیده می‌شود. بدین شکل که مؤلف در اثبات یا رد گزارشها از دلایل مختلف سخن به میان آورده و همچنین از رویکرد تک سببی به وقایع پرهیز نموده و سعی کرده است تا تمام عوامل تأثیرگذار درباره‌ی آن رخداد را کشف و تبیین نماید.

5. یکی دیگر از ویژگیهای کتاب حاضر، تأثیرپذیری شدید مؤلف از قرآن به عنوان يك «متن تاریخی» است. آنگونه که خود مؤلف در جاهایی از کتاب یاد آور شده، اصرار زیادی بر تطبیق رخدادهای تاریخ اسلام و حتی تاریخ جزیره‌العرب قبل از بعثت، با محتوای آیات قرآنی داشته است. 14.

... تلاش و قصد اولیه آن بود که همه جا گزارشهای موجود در منابع اصلی را با آیات قرآنی مقایسه کنیم، اما متأسفانه... آن قصد در همه جا تحقق نیافت. 15.

می‌توان گفت که در شیوه‌ی توجه به تاریخ نیز مؤلف، بیش از آنکه متأثر از سنت تاریخ‌نگاری مسلمانان در تمدن اسلامی باشد، از سبک تاریخی قرآن تأثیر پذیرفته است. توضیح آنکه رویکرد قرآن به تاریخ، عقلانی و همراه با تفکر است و به همین علت بعد از هر گزارش تاریخی با عباراتی مانند «افلا یعقلون»، «افلا یفکرون»، روبه‌رو می‌شویم. به عبارت دیگر، ما در قرآن با حداقل توجه به توصیف روبه‌رو هستیم و بلافاصله به نتیجه‌گیری و تحلیل و تفکر درباره‌ی رخدادهای می‌رسیم که با تأکید همراه است. برای نمونه می‌توان به داستان اصحاب کهف در قرآن اشاره نمود که خداوند بدون این‌که تعداد اصحاب کهف را روشن نماید، عبور

می‌کند و خواننده را به نتیجه‌گیری و تأمل وامی‌دارد. به نظر می‌رسد رویکرد اندیشه‌ای و عقلانی مؤلف بی‌تأثیر از سبک تاریخی قرآن نباشد.

6. آنچه از مطالعه‌ی کتاب برمی‌آید، این است که واحد تاریخ در نزد مؤلف تنها «سیاست» نیست، بلکه تحولات اقتصادی و اجتماعی نیز مورد توجه او بوده است. اگر چه منابع از این لحاظ اطلاعات زیادی را در اختیار قرار نمی‌دهند و اتفاقاً یکی از دلخوریهای مؤلف از این اسحاق به همین نگاه مثله‌ای او به تاریخ که تنها تحولات سیاسی را در آن دیده است، برمی‌گردد؛ با این حال، سعی نموده است تا حد ممکن، تحولات اقتصادی و اجتماعی دوره‌ی پیامبر را مورد عنایت قرار دهد. بر همین اساس، در تحلیل ساختار اقتصادی جامعه‌ی مدینه، افشار و گروههای اجتماعی‌ای مانند: ثروتمندان و توانگران مسلمان، اصناف و فروشندگان، زمینداران و کشاورزان، فقرا و مساکین و یتیمان و بردگان 16 مورد توجه و بررسی قرار گرفته‌اند.

7. استفاده از علوم هم‌پیوند با علم تاریخ در تحلیل سوانح تاریخی، به ویژه بعد از جنگ جهانی دوم، قوت زیادی گرفت. از طرفی، علم روان‌شناسی به واسطه‌ی ظهور شخصیت‌های بزرگ و تأثیر گذاری مانند هیتلر و موسولینی در اروپا بطور ویژه مورد توجه تاریخ‌نگاران قرار گرفت. در فرانسه، مکتب روان‌شناسی تاریخی‌ای به وجود آمد که بعدها به وسیله‌ی کسانی مانند ژ. میرسون و ژ. پ. ورنال رهبری می‌شد که البته تا حد زیادی تحت تأثیر مارکسیسم قرار داشت. در این میان محققان تاریخی برجسته‌ای نیز مانند ر. ماندرو در فرانسه ظهور کردند که با رویکرد روان‌شناسی اجتماعی، تاریخ فرانسه در قرن شانزدهم و آغاز قرن هفدهم را مورد بررسی قرار داده و روحیات روانی مردم فرانسه را در آن دوره با وضعیت روانی آنها در قرن بیستم مقایسه نموده و به نتایج قابل توجهی دست یافتند.

بعدها در اروپا و آمریکا، آثار تاریخی زیادی با رویکرد روان‌شناختی، در باره‌ی شخصیت‌های بزرگ تاریخ مانند ناپلئون، هیتلر، روبسپیر، دانتون و... نوشته شد که البته نتایج درخشانی را هم به همراه داشت و زوایای پنهانی را که به وسیله‌ی مورخان روشن نشده بود، آشکار ساخت.

در کشور ما، هنوز توجه و استفاده از علوم هم‌پیوند، در تحلیلهای تاریخی چندان جا نیفتاده است، اما می‌توان گفت که در حال آغازیدن است. بدون تردید، استفاده از روان‌شناسی، می‌تواند کمک زیادی برای ارائه‌ی تحلیل‌های درست و دقیق از شخصیت‌هایی مانند نادر، آغامحمدخان قاجار، فتحعلی شاه و حتی کسانی مانند آصف‌الحکماء و یا پز شک احمدی و... بنماید.

نویسنده‌ی محترم از آن دسته مورخانی است که به علم روان‌شناسی به عنوان یک علم کمکی برای شناخت تاریخ توجه زیادی از خود نشان داده‌اند. مؤلف در کتاب «تاریخ صدر اسلام» نیز این گرایش خود را به گونه‌ای نشان داده و با استفاده از اطلاعات روان‌شناختی، تفسیر پاتولوژیک از شخصیت پیامبر را که به وسیله‌ی «گلدزبهر» در کتاب «درس‌هایی درباره‌ی اسلام» مطرح شده، نقد و رد نموده است. 17

به نظر می‌رسد، برخی از مباحث و موضوعات مطرح شده در کتاب حاضر قبل از اینکه به نتیجه و جمع‌بندی نهایی برسد، نیمه تمام رها شده است که در پایان این نوشتار به آنها اشاره می‌شود:

1. ص 145؛ مؤلف در بحث حنفاء و ارائه‌ی تعریفی از آنها، آورده است:

بهترین تعریف از حنفاء این است که آنان کسانی بودند که اعتقاد داشتند بت‌پرستی، دینی شایسته‌ی پیروی نیست، ولی چون آیینی معقول و شایسته‌ی پیروی نیز نمی‌یافتند، لاجرم از بت‌پرستی به بقایای موجود آیین ابراهیمی گرویدند و بر خود نام حنفاء گذاشتند. بعد در ادامه آمده است:

پس از ظهور اسلام، همان افراد معدودی نیز که خود را حنیف می‌شمردند و بعثت پیامبر را درک کردند، به اسلام ایمان نیاوردند. 18

با آن تعریفی که از حنفاء ارائه شده، قاعدتاً باید نخستین گروندگان به اسلام حنفاء می‌بودند؛ در حالی که به اذعان مؤلف هیچ اقبالی از سوی آنها به دعوت پیامبر نشان داده نشده است. پس مشکل کجاست؟ یا آن تعریف از حنفاء صحیح نیست یا این عدم استقبال.

تصور نگارنده بر این است که مؤلف محترم تعریف نهایی خود را از حنفاء و وجود تاریخی آنها ارائه نکرده و به همین علت صدر و ذیل کلامشان دچار تناقض شده است.

2. ص 180؛ نویسنده‌ی محترم در این صفحه ماجرای شق صدر را بی‌اساس و افسانه‌آمیز دانسته؛ اما ادله‌ی خود را در این‌باره نیاورده است.

3. ص 521؛ در این صفحه عنوان شده است: «در باب محتوای برخی از پاسخ‌های ثبت شده به حضرت رسول [از سوی پادشاهان بزرگ آن روزگار] جای نقادی جدی وجود دارد که برای رعایت اختصار از آن در می‌گذریم.» چرا از موضوع به این مهمی به بهانه‌ی «رعایت اختصار» عبور شده است؟

در پایان مطالعه اثر حاضر را برای پژوهشگران تاریخ اسلام توصیه می‌کنیم.

پی‌نوشت‌ها:

1. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه تهران.
2. پیشگفتار کتاب، ص 2.
3. همان.
4. همان.
5. همان.
6. مؤلف، امور منفرد، جزئی و پراکنده را به عنوان حیطة‌ی قلمرو تاریخ‌نگاری خود انتخاب نکرده است.
7. پیشگفتار کتاب، ص 3.
8. متن کتاب، ص 244.
9. متن کتاب، ص 182.
10. متن کتاب، ص 183.
11. پیشگفتار کتاب، ص 3.
12. متن کتاب، ص [پارده].
13. متن کتاب، ص 273، 278.
14. برای نمونه ر.ک: صفحات 40 تا 41، که جنگ احد با تأکید بر آیات قرآنی گزارش و تحلیل شده است.
15. متن کتاب، ص 3.
16. متن کتاب، ص
17. متن کتاب، ص 211.
18. متن کتاب، ص 145، 205.

فصلنامه تاریخ اسلام - شماره 18 - تابستان 83